

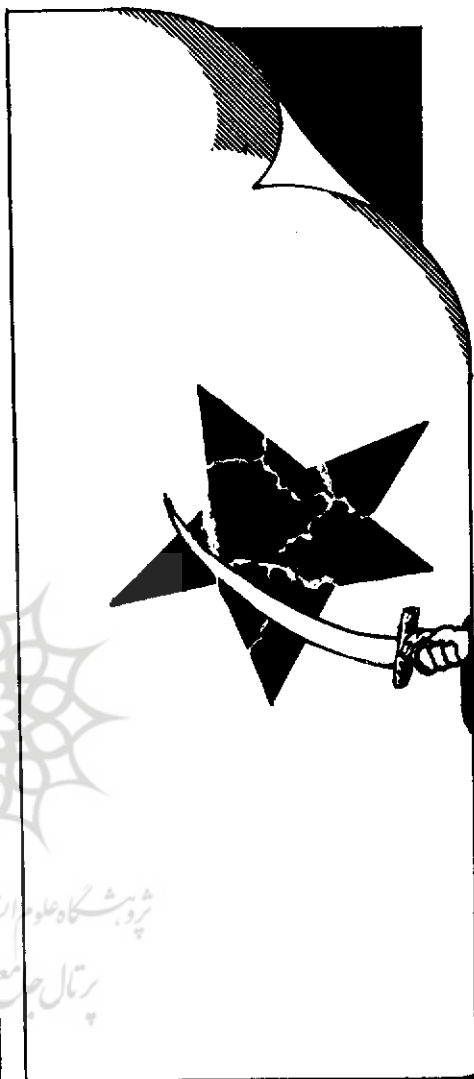
سید علی میر شریفی

دانشجوی حوزه علمیه

قم

نگرشی کوتاه به

غزوهٔ بنی قریظه



پیشگفتار

بدیهی است که انسان از این جهت که نامش انسان است دارای ارزش و مقامی نیست و مزیتی بر سایر موجودات ندارد. زیرا به اصطلاح منطقی‌ها، انسان هم نوعی از حیوان

است^۱ چیزی که ممیز انسان است و انسان را از سایر حیوانات تمیز می دهد، قوه عقل اوست، یعنی، عقل است که انسان را از حیوانات دیگر جدا می کند و قوام انسانیت انسان به او است.

ولی باید توجه داشت که صرف داشتن عقل و قوه ناطقه به انسان شخصیت نمی دهد، بلکه به کار گرفتن دستورات عقل برونی (انبیاء و ائمه)^۲ و عقل درونی است که، شخصیت و هویت انسان را کامل می کند، به عبارت دیگر: مجموعه افکار و اعمال و اخلاق صالح و نیکوست که به انسان ارزش می دهد و او را به جایی می رساند که از فرشتگان هم افضل و برتر می شود، ولی به عکس اگر دارای افکار و کردار و روش زشت و ناپسند بود، او را از سر حد انسانیت ساقط و از مرز حیوانات هم پائین تر می برد.^۳

از طرفی هم می دانیم که: خداوند انسانها را آفرید تا در این جهان دوره آموزشی خود را طی کرده و راه تکامل و سعادت را بییابند و خود را برای جهان ابدی و همیشگی آماده نمایند^۴ ولی آن دسته از انسانها که، اسیر هوای نفس و برده شهوتشان هستند، نه اینکه فقط خود هیچگونه حظی از این کمال و سعادت، کسب نمی کنند، بلکه مانع و سده راه دیگران هم می شوند، به خاطر همین خداوند حکیم، انبیاء و اولیاء خود را فرستاد تا در ضمن اینکه، بشریت را با قوانین و سنن الهی آشنا می کنند، این موانع را هم از سر راه آنها بردارند، تا جوامع بشری بتوانند به کمال و سعادت خود برسند. یکی از گروهائی را که می توان به عنوان مصداق بارز این انسانهای مفسد و سده راه تکامل اجتماع بشری قلمداد کرده، یهودیان بنی قریظه بودند، آنها با پیامبر اسلام (ص) پیمان بسته بودند، که علاوه بر این که علیه پیامبر (ص) و حکومت اسلامی، قدمی برندارند، بلکه در مواقع لزوم در بحرانها به کمک او بشتابند، ولی آنها به وسیله خیانت و پیمان شکنی شان، عملاً ثابت کردند که پای بند هیچگونه قوانین و مقررات نیستند. لذا به خاطر اینگونه اعمال زشتشان، غده ای سرطانی برای جامعه آن روز شده بودند که جراحی این غده و برداشتن آن واجب می نمود، لذا پیامبر اکرم (ص) به دستور خداوند حکیم مردان آنها را اعدام و اجتماع آن روز مدینه را از لوٹ وجود آنها پاک سازی کرد.

ناگفته نماند که: اگر این دیوصفتان و ددمنشان به سزای اعمال و خیانت ننگین خود نمی رسیدند، با کفار خون آشام و لجاج جزیره العرب متحد شده و اساس اسلام را از بیخ و بن بر

(۱) الانسان حیوان ناطق.

(۲) امام هفتم (علیه السلام) به هشام فرمود: «یا هشام ان لله علی الناس حجتین: حجة ظاهرة وحجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسول والانبیاء والائمة (علیهم السلام) واما الباطنة فالعقول». اصول کافی ج ۱ ص ۱۶ ط بیروت.

(۳) اولئك كالانعام بل هم اضل، اولئك هم الغافلون. اعراف/ ۱۷۹. انسان کامل شهید مطهری، ص ۱۷.

(۴) رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۹.

(۵) این آیه شریفه: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان، ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحدید، فیه

بأس شدید و منافع للناس» بازگو کننده همین مطلب است. «سوره حدید، آیه ۲۵»

(۶) سیره ابن اسحاق (مترجم به فارسی به نام «سیرت رسول الله» ج ۱ ص ۴۸۰ - ۴۸۴).

می‌کنند و دوباره فرهنگ جاهلیت را به جامعه بشریت تحمیل می‌نمودند.

ما همه می‌دانیم که: این جسم و اندام چقدر ارزش دارد، که شاید با پول قابل سنجش نباشد و در راه سالم نگهداشتن آن تا سرحد امکان باید کوشید، حتی شارع مقدس اضرار بر آن را حرام و تحریم کرده است.^۱ لکن اگر همین بدن گرانها، دچار غده‌ای سرطانی شده پزشک صلاح می‌بیند که جراحی شود، تا اجتماع سلولی بدن انسان از گزند آن غده سرطانی در امان باشد.

حال اگر کسی به عنوان دلسوزی و مهربانی بگوید: جراحی نکنیم عقلا به او چه می‌گویند؟ آیا جز این است که، او را سرزنش و ملامت می‌کنند؟

جریان اعدام یهودیان بنی قریظه هم، عین همین مطلب است، زیرا آنها غده سرطانی و عضوی فاسد برای اجتماع آن روز بودند، و می‌بایست هر چه زودتر جراحی و نابود شوند، تا دیگر انسانها از شر آنان در امان بمانند. حال که این مقدمه را خواندید، با هم سرگذشت آنها را مطالعه و بررسی می‌کنیم:

«وانزل الذین ظاهروهم من اهل الكتاب من صیاصیهم وقذف فی قلوبهم الرعب فریقا

تقتلون و تأسرون فریقا».^۲

پس از اینکه پیامبر اسلام (ص) به مدینه هجرت نمود، از همان بدو ورودشان به مدینه مشغول تبلیغ اسلام و پایه‌ریزی حکومت اسلامی شد. ولی این کار احتیاج به اتحاد مردم مدینه و امنیت آن سامان داشت، تا در سایه آن بتواند شالوده حکومت نو پای اسلامی را محکم کند. لذا حضرتش برای اتحاد و از بین بردن اختلافات دیرینه‌ای که میان قبائل مدینه بود، پیمانی دائر بر وحدت مهاجرین و انصار و یهودان دو قبیله «اوس»، و «خزرج» نوشت که متن پیمان در تاریخ مسطور است.^۳

بعد از انعقاد این پیمان، یهودیان «بنی قریظه» و «بنی نضیر» و «بنی قینقاع» از رسول خدا (ص) درخواست کردند، که پیمانی هم با آنها امضاء کند، رسول خدا (ص) قبول کرد و پیمانی بین آنها و پیامبر (ص) بسته شد که متن آن چنین است:

(۱) عروة الوثقی ج ۱ ص ۱۸۲، توضیح المسائل حضرت امام خمینی (مدظله) ص ۲۳ مسأله ۲۶۳۰ البته منظور از ضرر آن ضرری است که عرف در آن تسامح نمی‌کند، نه مثل ضرر جای و... که عرف به آنها اعتنائی ندارد.

(۲) سوره احزاب، آیه ۲۶.

(۳) سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۵۰۱، فروغ ابدیت ج ۱ ص ۳۷۷، سیره ابن اسحق (ترجمه) ج ۱ ص ۴۸۰.

«... فاجابهم رسول الله الى ذلك، وكتب بينهم كتابا: الا يعينوا على رسول الله ولا على احد من اصحابه، بلسان ولا يد ولا سلاح ولا بكراع، في السر والعلانية، لا ليل ولا نهار، الله بذلك عليهم شهيد، فان فعلوا فرسول الله في حل من سفك دمايهم وسي ذرايهم ونسائهم واخذ اموالهم»^۱.

که ترجمه آن چنین است: به موجب این قرارداد پیامبر(ص) با هریک از سه گروه پیمان می بندد که هرگز بر ضرر رسول الله(ص) و یاران وی قدمی برندارند، نه با زبان و نه با دست، و نه سلاح و نه مرکب در اختیار دشمنان او بگذارند، نه در شب و نه در روز، و نه بطور پنهانی و نه آشکارا، خداوند به این پیمانشان گواه است، پس هرگاه برخلاف متن این پیمان رفتار نمودند، پیامبر(ص) در ریختن خون آنها وضبط اموال و اسیر کردن زن و فرزندانشان اختیار خواهد داشت.

برای هریک از سه طائفه متن پیمان جداگانه ای نوشته شد، از طرف «بنی نضیر» حی بن اخطب و از جانب «بنی قریظه» کعب بن اسد و از سوی «بنی قینقاع» مخیرق امضاء نمودند.

یهودیان بنی قینقاع

هنوز مدت زیادی از انعقاد این پیمان نگذشته بود که در سال دوم هجرت، یهودیان بنی قینقاع پس از جنگ بدر با کشتن^۲ یک نفر از مسلمانان عملاً پیمان خود را زیر پا گذاشتند، پیامبر(ص) با آنها وارد جنگ شد و دژ ایشان را محاصره کرد، سپس با اصرار عبدالله بن ابی (سرکرده منافقین) از شدت عمل منصرف شد، و فقط به این اکتفا نمود که مدینه را تخلیه کنند، لذا آنها مدینه را به قصد «وادی القری» و «اذرعات» ترک کردند.^۳

یهودیان «بنی نضیر»

در سال چهارم هجرت، رسول خدا(ص) با چند نفر از اصحاب برای کمک خواستن از بنی نضیر، به خاطر پرداخت خون بهای دونفر عربی که به دست عمرو بن امیه^۴ کشته شده

(۱) بحار الانوار ج ۱۹ ص ۱۱۰ «چاپ جدید».

(۲) جریان کشته شدن او را علائمندان میتواند در سیره ابن هشام ج ۳ ص ۴۷ - ۴۸ و تاریخ پیامبر، دکتر آیتی ص ۲۹۶

مطالعه کنند.

(۳) سیره ابن هشام ج ۳ ص ۴۷ - ۴۹ تاریخ پیامبر دکتر آیتی ص ۲۹۶.

(۴) داستان آن را در سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۱۸۶ و تاریخ پیامبر دکتر آیتی ص ۳۵۹ بخوانید.

بودند، به سوی ایشان رهسپار شد.^۱ زیرا قبیله بنی نصیر در سایه حکومت اسلامی زندگی می کردند و می بایست در چنین مواقعی در پرداخت غرامت سهمیم باشند، آنان به رسول خدا (ص) گفتند: به هر اندازه ای که کمک بخواهی ما حاضریم، سپس در باب کشتن رسول خدا (ص) با هم مشورت کردند و قرار شد سنگی از بالای بام به روی حضرت بیندازند.

رسول خدا (ص) از جریان آگاه شد^۲ و بی درنگ راه مدینه را در پیش گرفت، سپس حضرت از مدینه نماینده ای فرستاد و فرمود: مدینه را ترک گویند، ولی آنها قبول نکردند و نزد رسول خدا (ص) پیام فرستادند که ما رفتنی نیستیم، هر چه می خواهی بکن.

لذا حضرت رسول (ص) با لشکریان اسلام قلعه های آنان را محاصره نمود، پس از اینکه مدتی از محاصره گذشت به پیشنهاد رسول خدا (ص) تن در دادند و رهسپار خیبر شدند و برخی هم به جانب شام رفتند.^۳

جنگ احزاب (خندق)

پس از اینکه یهودیان بنی نضیر مدینه را ترک نمودند، شروع کردند به توطئه علیه مسلمین، مدت زمان زیادی از خروج آنها از مدینه سپری نشده بود که سران آنها به مکه رفتند و با دسیسه های شیطانی، قریش و دیگر قبایل کفار را علیه مسلمین تحریک کردند و جنگ احزاب را راه انداختند.

حدود ده هزار^۴ سپاه عرب برای نابودی مسلمانان به سوی مدینه حرکت کردند، پیامبر (ص) و مسلمانان به پیشنهاد سلمان به خاطر جلوگیری از پیشروی قوای کفار خندقی اطراف مدینه حفر کردند.

حیی بن اخطب، آتش افروز جنگ، وارد دژ یهود بنی قریظه شد و با اصرار زیاد و دسیسه های شیطانی، آنها را به شکستن پیمان با مسلمانان وادار نمود.^۵

(۱) بعضی نوشته اند: کمک خواستن به حسب ظاهر بوده، ولی مقصود حضرت (ص) این بوده که از منویات و طرز تفکر آنان آگاه شود.

(۲) بعضی میگویند: حضرت (ص) بوسیله وحی آگاه شد و برخی میگویند به خاطر رفت آمدهای مشکوک و جنب و جوش آنها، حضرت اطلاع پیدا کرد.

(۳) سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۱۶۰، تاریخ پیامبر دکتر آیتی ص ۲۶۴.

(۴) ترجمه مفاتیح ج ۲ ص ۳۳۲.

(۵) سیره ابن اسحق ترجمه رفیع الدین ج ۲ ص ۷۳۴.

قرار شد که لشکر کفار از خارج مدینه و یهودیان بنی قریظه از داخل، همزمان با هم علیه مسلمانان حمله کنند و با یک یورش همگانی کار آنها را یکسره نمایند.

و تعدادی از یهودیان بنی قریظه هم، داخل شهر مدینه را ناامن کرده و مرکز حکومت نوپای اسلامی را به آشوب بکشاند.

ارتش ده هزار نفری کفار از خارج شهر و یهودیان بنی قریظه از داخل شهر بطوری مرکز حکومت اسلامی را، دچار خطر نابودی ساختند که به زعم خودشان کار اسلام را تمام شده می پنداشتند. و مسلمانان را چنان خوف و وحشت فرا گرفته بود که در هیچ یک از جنگها سابقه نداشت، خلاصه لرزه بر اندام مسلمانان افتاد، دلها به گلوگاهها رسید، امیدها ناامید شد و گمان میرفت که روشنائی عدالت گستر و رهائی بخش اسلام برای همیشه خاموش شود و تاریکی ظلم پرور و اختناق آور کفر سراسر گیتی را فراگیرد، در قرآن مجید آمده:

«اذ جاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم و اذا زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تنظون بالله الظنون - هنالك ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزلاً شدیداً»^۱.

رسول خدا(ص) از عهد شکنی بنی قریظه اطلاع پیدا کرد و برای تحقیق حال و اتمام حجت و روشن شدن تکلیف، «سعد بن معاذ» رئیس قبیله اوس و «سعد بن عباد» رئیس طائفه خزرج را با دونفر دیگر به سوی بنی قریظه فرستاد و فرمود: بروید و تحقیق کنید که آیا عهد شکنی آنها راست است یا دروغ؟

فرستادگان رسول خدا(ص) وقتی نزد آنها رفتند، معلوم شد کار پیمان شکنی از آنچه می گفته اند هم بالاتر است، تا آنجا که گفتند: رسول خدا کیست؟

ما را با وی نه پیمانی است و نه قراردادی، و نیز سخنان ناروا نسبت به رسول خدا گفتند و کار میان آنان و سعد بن معاذ به ناسزاگوئی و دشنام رسید.

سپس برگشتند و جریان را به رسول خدا(ص) با کنایه اطلاع دادند^۲ پیامبر(ص) با صدای بلند گفت: «الله اکبر» ای گروه مسلمانان. بشارت باد بر شما که پیروزی نزدیک است.^۳

آری از آنجا که مشیت الهی بر آن تعلق گرفته بود که اسلام باقی بماند، هیچ کدام از

(۱) سوره احزاب، آیات ۱۰ و ۱۱.

(۲) دستور خود پیامبر(ص) بود که جریان را با کنایه اطلاع دهند.

(۳) مغازی واقعی ترجمه فارسی ص ۳۴۴ ج ۲.

هر دو گروه نتوانستند نقشه های شیطانی خود را به مورد اجرا بگذارند، نقشه اول آنان را خداوند رحمان با فرستادن «نُعَیم بن مسعود» (که بین کفار قریش و یهودیان اختلاف ایجاد کرد) نقش بر آب کرد و از نقشه دوم آنها هم رسول خدا(ص) با فرستادن عده ای از مسلمانان به داخل شهر جلوگیری نمود.

جنگ احزاب با برگشت کفار قریش و دیگر قبائل به سرزمین خود، به نفع مسلمین پایان پذیرفت و مسلمانان از اطراف خندق به مدینه بازگشتند.^۱

غزوه بنی قریظه

بامداد بیست و چهارم ذی القعدة سال پنجم هجرت بود که رسول خدا(ص) و مسلمانان از پیرامون خندق به مدینه بازگشتند، اما چون هنگام ظهر فرارسید جبرئیل فرود آمد و به رسول خدا گفت: خدا تورا امر می فرماید که رهسپار دیار بنی قریظه شوی، بلال به امر رسول خدا(ص) در بین مردم اعلام کرد که هر کس مطیع خدا و رسول اوست، باید نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند.

رسول خدا(ص) با سه هزار مسلمان به سوی بنی قریظه حرکت کرد، و بی درنگ دژ آنها را محاصره نمود، که این محاصره مدت بیست و پنج روز طول کشید.^۲

تسلیم شدن بنی قریظه

یهودیان بنی قریظه وقتی دیدند توان مقاومت در برابر سپاه اسلام را ندارند از پیامبر خواستند «ابولبابه» را برای مشورت نزد آنها بفرستند رسول خدا(ص) او را نزد آنها فرستاد. پس از مشورت با ابولبابه بامدادان تسلیم حکم رسول خدا(ص) شدند، که سعد بن معاذ را برای حکمیت پیشنهاد کرده بود.^۳

ادامه دارد

(۱) سیره ابن هشام ج ۳ ص ۲۱۴ - تاریخ پیامبر مرحوم دکتر آینی ص ۳۷۸.

(۲) سیره ابن هشام ج ۳ ص ۲۳۲ تاریخ پیامبر دکتر آینی ص ۴۰۸.

(۳) رجال طائفه اوس از حضرت رسول خواستند همان طور که حضرت با هم پیمانان خزرجیان رفتار نمود و آنها را از مدینه اخراج کرد، با هم پیمانان آنها هم یعنی بنی قریظه، همین کار را بکنند حضرت فرمود میخواهید مردی از خودتان دربارہ اینها حکم کند؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: سعد بن معاذ حکم باشد. تاریخ پیامبر دکتر آینی ص ۴۱۲.